

تا گور که همواره علاقه اش متوجه مسائل فرهنگی است و خود را از سیاست دور نگاه میدارد و هم مورد احترام سراسر هند است و هم شهرت جهانی دارد تا این اندازه تحت فشار و محدودیت قرار میگیرد میتوان تصور کرد که با مردم عادی و گمنام چگونه معامله میشود! حتی بدتر از محکومیتها و فشارها و توقیفها محیط ترس آلودی است که بوجود آورده اند. در وضع موجود غیرممکن است که بتوان بشکل شرافتمندانه بروزنامه نگاری پرداخت یا مطالبی برای تعلیم تاریخ و اقتصاد و سیاست و مسائل جاری بدیگران آموخت. بر روی این زمینه عجیب و دریک چنین محیطی است که با اصطلاح میخواهند اصلاحاتی در هند انجام دهند و یک دولت مسئول بوجود آورند و باین قبیل اقدامات پردازند.

هر شخص با ذکاوتی میداند که دنیای امروز یک دوران نگرانی و اضطراب عظیم را میگذراند که ممکن است احساس آن بصورت مبهم و ضعیف یا بصورت حاد و تنیدی باشد. در هر حال یک عدم رضایت مهیب و شدید نسبت به اوضاع و شرایط موجود در همه جا وجود دارد. تغییرات و تحولات بسیار که بکلی بعید بنظر میرسید اکنون در برابر دیدگان ما تحقق یافته است و آینده بهر شکلی که باشد در هر حال یک چیز خیالی و تحقق ناپذیر بصورت تصورات ذهنی فیلسوفان و علمای اجتماع و اقتصاد نخواهد بود. آینده و تحولات آن واقعی محسوس خواهد بود که در زندگی هر فرد اثر خواهد گذاشت و آنرا بهتر یا بدتر خواهد ساخت و مسلماً وظیفه هر کس اینست که نیروهای مختلفی را که دست اندر کار تهیه آینده هستند بخوبی بشناسد و درباره راه آینده فعالیت خود تصمیم بگیرد.

اکنون دنیایی بی پایان میرسد و دنیای جدیدی شکل میگیرد و ضرورت دارد که برای مسائل موجود پاسخ های درستی جستجو شود. اما برای اینکه بتوان پاسخهای صحیحی بدست آورد باید ابتدا مسائل را بدستی دریافت و تشخیص داد.

۱ - (یادداشت مؤلف) - در ۲ سپتامبر ۱۹۳۵ بیانیه ای درباره قوانین مطبوعات هند، در مجمع قانونگزاری قرائت گردید در این بیانیه ادعا شده بود که در سال ۱۹۳۰ به بعد ۵۱۲ روزنامه از طرف دولت به بهانه حفظ امنیت و برای سپردن وثیقه توقیف شده اند. از این عدد ۳۵۸ روزنامه بعلی انتشار خود را تعطیل کردند زیرا نمیتوانستند بمبالغ هنگفتی که بعنوان وثیقه و سپرده از ایشان مطالبه میشد پردازند و ۱۶۶ روزنامه بمبلغ ۲۵۲۸۵۲ روپیه وثیقه سپردند.

اخیراً (در نیمه دوم سال ۱۹۳۵) بگوشته مقررات دیگر که باز هم آزادیهای عمومی را برای دوران ممتدی محدودتر میسازد وضع شده است. مهمترین آنها که بنام قانون اصلاح قانون جنائی، میباشد در سراسر هند قابل انطباق میباشد. این قانون هر چند در مجمع قانونگزاری رد شد اما بعداً بتأیید فرمان مخصوص فرمانروای کل به آن اعتبار داده شده است و بتکر بسته میشود. در بسیاری از استانها چنین قوانین و مقرراتی با همین وضع بوجود آمده و با اجرا گذارده شده است.

متأسفانه سیاستمداران ما بایک بی خبری یا لاقیدی عجیب بحوادث جهانی مینگرند. چنین بنظر میرسد که این بی خبری اکثریت عظیمی از صاحبان مقامات رسمی هند را در خود گرفته است زیرا کارمندان عالیرتبه اداره خدمات عمومی هند برای خود یک زندگی محدود دارند که با خوشی و آسایش میگذرد. فقط مقامات رسمی بسیار عالی دولت و مأمورین عالیرتبه انگلیسی هستند که باین مسائل توجه دارند. البته دولت بریتانیا ناچار است که حوادث جهانی را مورد توجه قرار دهد و سیاست خود را با آن هماهنگ سازد.

همه میدانند که سیاست خارجی بریتانیا تا اندازه زیادی در تحت تأثیر این فکر قرار دارد که مالکیت خود را بر هند محفوظ نگاهدارد و از هند در مقابل تجاوز دیگران حمایت کند. آیا چند نفر از سیاستمداران هند متوجه هستند که امپریالیسم ژاپن یا قدرت روز افزون اتحاد شوروی یا تحریکات انگلیس و روس و ژاپن در سینکیانگ، یا حوادث آسیای میانه یا افغانستان یا ایران با سیاست هند ارتباط بسیار نزدیک دارد؟ اوضاع آسیای میانه بشکل نمایانی در وضع کشمیر اثر خواهد گذاشت و آنرا بصورت محوری برای سیاست و دفاع بریتانیا در خواهد آورد.

حتی مهمتر از اینها، تغییرات اقتصادی بزرگ است که در جهان صورت گرفته است. ما باید توجه داشته باشیم که دیگر دوران رژیمهای اقتصادی قرن نوزدهم طی شده است و آن رژیمها با احتیاجات اقتصادی امروز قابل انطباق نیستند. نظر مدافعین چنان اقدامات و کسانی که میخواهند با ملاحظه سوابق قبلی اقدام کنند و جلو بیایند در موقعیکه هیچگونه زمینه و سابقه قبلی وجود ندارد ارزشی نمیتواند داشت. احتیاجات امروز با سوابق گذشته تناسبی ندارد. ما نمیتوانیم یک کاری روستائی را که با گاو کشیده میشود بروی خطوط راه آهن بگذاریم و آنرا یک قطار راه آهن بنامیم. چنین وسیلهئی یک مانع مزاحم و دست-وپا گیر است که باید از سر راه برداشته شود و بکناری افکنده شود.

اکنون زمان است که صرف نظر از روسیه که بکارها و روشهای جدید می پردازد حتی در سایر نقاط جهان هم از «روشهای جدید» و تغییرات وسیع صحبت میشود. پرزیدنت روزولت با تمام میلی که برای حفظ و تقویت سیستم کاپیتالیستی دارد، با شهامت فراوان طرحهای عظیمی را آغاز کرده است که ممکن است زندگی آمریکا را بکلی تغییر دهد و دگرگون سازد. او هم از «نابود ساختن و از میان بردن امتیازات کسانی که امتیازات فراوان دارند بمنظور بالا آوردن موثر زندگی کسانی که امتیازاتی ندارند» صحبت میکند ممکن است که او درین منظور توفیق پیدا کند یا نکند اما در هر حال شهامت او و میل او برای اینکه کشورش را از جاده کهنه قدیمی بیرون آورد و در طریق تازهئی هدایت کند انکار ناپذیر میباشد. او باکی ندارد از اینکه سیاست خود را تغییر دهد و اشتباهات خود را بپذیرد.

در انگلستان آقای للوید جرج با يك «برنامه جدید» برای يك سياست اقتصادی تازه جلو آمده است. ما نیز در هند به برنامه‌های جدید و سياست‌های تازه احتیاج داریم. ادعا و فرضیات سابق مبنی بر اینکه «هرچه دانستی بود دانسته شده و هرچه انجام شدنی بود انجام شده» دیگر بکلی بی معنی و خطرناک است.

ما مسائل پیشماری در برابر خود داریم و باید با آنها جسورانه مواجه شویم. آیا واقعاً سیستم اقتصادی و اجتماعی کنونی با وجود آنکه نمیتواند احتیاجات زندگی توده‌ها را بر آورد و وضع آنها را بهتر سازد حق دارد ادامه و دوام یابد؟ آیا سیستم دیگری نیست که نوید زندگی بهتری را با خود داشته باشد؟ آیا تغییر وضع سیاسی بندهائی میتواند بهبودی در اوضاع ایجاد کند؟ اگر ضرورت ایجاد میکند که در وضع منافع مستقر طبقات حاکمه کنونی بمنظور بهبود زندگی اجتماعی تغییراتی داده شود آیا عاقلانه و موافق اصول اخلاقیست که از این تغییرات بقیمت بدبختی و رنج توده‌ها جلوگیری شود؟ بدیهی است که در این موارد البته منظور این نیست که با منافع مستقر و موجود مخالفت شود بلکه منظور اینست که از تجاوز نسبت بمنافع دیگران جلوگیری گردد. اگر موقع آن رسیده است که بوضع صاحبان این منافع پایان داده شود طبعاً باید چنین کاری صورت پذیرد. جای تردید نیست که باید توافقی در این مورد صورت گیرد. هرچند که ممکن است کسانی چنین کاری را موافق یا مخالف عدالت بشمارند در هر حال اوضاع باید تغییر یابد. توافق و تغییر وضع ظاهراً نباید منافع موجود و مستقر یکدسته را از میان بردارد و در عوض آن منافع جدیدی برای يك دسته دیگر بوجود آورد. بلکه باید هدفهای خیلی وسیعتر و تغییرات اساسی‌تر را در نظر بگیرد.

برای حل این مسئله شاید مصلحت آن باشد که حتی المقدور خسارات کسانی که منافع ایشان از دست میرود بشکل عاقلانه‌ئی جبران گردد تا از جدالهای شدید جلوگیری شود زیرا ممکن است که زیان و ضرر يك چنین مجادلات و تصادمات خیلی بیشتر باشد. اما متأسفانه سراسر تاریخ بما نشان میدهد که صاحبان منافع مستقر و موجود هرگز يك چنین سازش و مصالحه عاقلانه را نمی‌پذیرند. طبقاتی که نقش حیاتی خود را در جامعه از دست میدهند بشکل عجیبی عقل و فهم خود را هم گم میکنند. آنها بقماری داخل میشوند که میخواهند در آن یا همه چیز داشته باشند یا هیچ، و بدین جهت است که همه چیز خود را می‌بازند و پاك و رشکسته میشوند.

اکنون (بقول کیتۀ عاملۀ کنگره) «بکرشته صحبت‌های لغو» درباره ضبط آینده اموال و دارائی اشخاص ثروتمند و نظایر این حرفها شایع شده است. در واقع ضبط و غارت

دائمی و مداوم اموال دیگران اساس سیستم کنونی اقتصادی است و اگر تغییرات اجتماعی پیشنهاد میشود برای اینست که باین وضع پایان داده شود. در جامعه کنونی هر روز محصول کار کارگران از طرف سرمایه‌داران ضبط و غارت میشود. نتایج زحمت دهقانان نیز همیشه از راه افزایش مالیاتها و سهمیه‌های اربابی بشکلی غارت میگردد که آنها هرگز تقریباً نمیتوانند این حقوق را بپردازند. در روزگارهای سابق اراضی اشتراکی که ملك عموم مردم بوده است از طرف بعضی اشخاص، غصب و ضبط شده است و بصورت املاك وسیع درآمد است و ازین راه مالکیت دهقانان از میان رفته و نابود شده است. در واقع غصب و ضبط اساس و جانمایه سیستم کنونی جامعه ماست.

برای جبران این ضبط و غصبی که در طول زمان صورت گرفته است و میگیرد خود جامعه هم تا اندازه‌ئی تدابیری اندیشیده است که خود آنها نیز نوعی ضبط و غصب میباشد مانند اخذ مالیاتها، سنگین، مالیات برارث، قوانین درباره عدم پرداخت دیون از طرف بدهکاران، انفلاسیون و نظایر آنها. حتی اخیراً دیدیم که دیون و بدهکاریهای ملی و عظیم نیز مورد انکار قرار گرفت^۱ این کار نه فقط از طرف اتحاد شوروی صورت گرفته است بلکه حتی کشورهای بزرگ که رهبری کننده سیستم سرمایه‌داری هستند نیز چنین کاری کرده‌اند. بزرگترین نمونه این امر انکار دیون و قروض انگلستان به ایالات متحده آمریکا میباشد که سرمشق خوبی در برابرهند میباشد و اگر هند هم بخواهد چنین کاری بکند برای انگلستان خیلی خطرناک خواهد بود.

اما تمام این قبیل ضبط و غصب اموال و این قبیل عدم پرداخت دیون بشروتمندان فقط کمک بسیار ناچیزی در وضع اجتماعی طبقات غارت شده بوجود می‌آورد و جامعه را از علل اصلی بیماریهایش نجات نمیدهد. اصولاً باید جامعه را از نو و بشکل نوینی ساخت که در آن علل بدبختی‌ها از میان برود و نابود شود.

برای انتخاب روشی بمنظور تغییر دادن نظم موجود باید بسنجیم که تغییرات از نظر مادی و معنوی به چه قیمتی تمام خواهد شد. در این موارد نباید بروشهای کوتاه نظرانه و محدود پردازیم. باید به بینیم که هرچیز تا چه اندازه در توسعه شادمانی و خوشبختی انسان و پیشرفت مادی و معنوی او بما کمک میکند. اما در هر حال باید همواره در خاطر و ذهن

۱ - اشاره باین موضوع است که کشور شوروی پس از انقلاب از مطالبات روسیه از کشورهای خارجی صرفنظر

کرده و دیون خود را هم پرداخت - م .

۲ - منظور اینست که اصولاً باید شکل کنونی جامعه تغییر پذیرد و جامعه نوین سوسیالیستی بوجود آید

که در آن علل بدبختی‌های اجتماعی از میان میرود - م

خود داشته باشیم که عدم تغییر وضع موجود به چه قیمت گزافی برای ما تمام میشود و اکنون چگونه باید بار سنگین محرومیتها و ناکامیهای زندگی و گرسنگی و فقر و مصیبت و انحطاط روحی و مادی را بدوش بکشیم.

سیستم اقتصادی کنونی همچون يك شط عظیم و سیلابی است که طغیان میکند و بسیاری از موجودات انسانی را نابود و تباہ میسازد. ما نمیتوانیم از راه برداشتن آب شط بوسیله سطل جلوی آنرا بگیریم یا جان مردم را نجات دهیم. بلکه لازمست برای مقابله با آن سدها و خاکریزهای عظیم ساخته شود و کانالهایی بوجود آید تا نیروی مخرب آب مسخر گردد و برای بهبود زندگی انسان بکار رود.

بدیهی است که تغییرات وسیعی که سوسیالیسم پیش بینی میکند نمیتواند بطور ناگهانی و بوسیله تصویب چند قانون تحقق پذیرد. اما در هر حال یکرشته قوانین و نیروهای اساسی لازمست که جامعه را در طریق پیشرفت قرار دهد و برای ساختمان جدید آن بنیانی فراهم سازد. وقتی که بزای عظیم يك جامعه سوسیالستی آغاز گردد دیگر نه میتوان آنرا بدست تصادفات و اتفاقات سپرد و نه میتوان آنرا بطور نامنظم دنبال کرد که در فواصل کار آنچه ساخته شده است ویران گردد. بدینقرار اگر باید باین کار پرداخت لازمست قبلاً وسایل آنرا مهیا ساخت و موانع و مخالفت‌های اساسی را که مانع پیشرفت کار خواهد بود مرتفع کرد. البته منظور از این تغییرات و از بوجود آوردن يك نظام نوین این نیست که مردم از زندگی محروم شوند بلکه منظور آنست که زندگی جدیدی فراهم گردد و کمبودی و فقر کنونی به وفور و فراوانی آینده مبدل شود. اما برای این منظور راه حرکت باید مسلماً از موانع و از منافع خودخواهانه‌ئی که جامعه را در حالتی عقب مانده نگاه میدارد پاک شود. همچنین راهی که باید انتخاب شود با خوش آمدن یا خوش نیامدن ما از تباطلی ندارد و حتی با نفس عدالت خیالی هم مربوط نیست بلکه این راه باید از نظر اقتصادی شایسته و متناسب باشد و بتواند پیشرفت و ترقی را تأمین سازد و با شرایط متغیر زمان منطبق گردد و قادر باشد که نیکی و رفاه را برای توده‌های وسیع انسان و حد اکثر موجودات بشری تأمین سازد.

در هر حال تصادم منافع حتمی و اجتناب ناپذیر است. در این جریان راه میانه‌ئی وجود ندارد. هر يك از ما باید طرف خود را انتخاب کنیم و پیش از آنکه به انتخاب پردازیم باید بدانیم و بفهمیم که چه میخواهیم. هواداری احساساتی و لفظی از سوسیالیسم کافی نیست. بلکه تمایل ما بسوسیالیسم باید با فهم و منطق و سنجش واقعیات و استدالات و انتقادات دقیق در جزئیات همراه باشد. در کشورهای غرب مقادیر زیادی کتاب و انتشارات گوناگون از این نوع وجود دارد اما در هند از این حیث فقدان عظیمی محسوس است و بسیاری

کتاب خوب و مفید اجازه ورود بدست نمی آورند. خواندن کتابهای کشورهای دیگر هر کفای نیست. اگر هند باید بصورت يك جامعه سوسیالیستی ساخته شود باید این کار با رعایت مقتضیات و شرایط خاص هند انجام پذیرد و بدین منظور مطالعه دقیق و عمیق این شرایط و مقتضیات ضرورت قاطع دارد. ما بکارشناسان موظفی احتیاج داریم که نقشه های دقیق تغییرات آینده را با رعایت تمام جزئیات کار مورد مطالعه قرار دهند و تهیه کنند متأسفانه اغلب کارشناسان ما یا در خدمت رسمی دولت هستند و یا در دانشگاههای نیمه رسمی کار میکنند و جرأت ندارند که در چنین راهپای پیش بروند.

برای برقراری سوسیالیسم تنها يك زمینه فکری کافی نیست. بلکه نیروهای يك نهضت عمومی هم لازمست. اما من احساس میکنم که بدون داشتن يك زمینه فکری استوار هرگز نخواهیم توانست به اصل موضوع پردازیم یا يك نهضت نیرومند بوجود آوریم. در وضع فعلی مسئله دهقانان مهمترین مسئله زندگی اجتماعی هند است و ظاهراً این مسئله تا مدتها بهمین اهمیت هم باقی خواهد ماند در صورتیکه موضوع صنایع فعلاً اهمیتش تا این اندازه نیست و در آینده بتدریج افزایش خواهد یافت. آیا هدف ما در این موارد چیست؟ آیا میخواهیم يك کشور دهقانی باشیم یا يك کشور صنعتی؟ بدیهی است که ما ناچار هستیم در درجه اول بصورت کشور کشاورزی باقی بمانیم اما میتوانیم و حتی تصور میکنم که باید در طریق صنعتی شدن هم پیش برویم.

زمامداران امور صنعتی ما بشکل شگفت انگیزی از حیث افکار خود عقب مانده هستند. آنها حتی مانند کاپیتالیستها و سرمایه داران امروزی هم نیستند. توده های مردم ما بقدری فقیر هستند که از نظر اقتصادی نمیتوان به آنها بصورت مصرف کنندگان کالاهای تولیدی نگریست زیرا عملاً بعلت فقر خود هیچگونه قدرت خرید و مصرف کالا ندارند. آنها در کمال مرارت برای افزایش دستمزد و کم کردن ساعات کار خود مبارزه کنند. اخیراً ساعات کار در کارخانه های صنایع پنبه از ده ساعت به نه ساعت در روز تقلیل داده شد در نتیجه این تقلیل ساعات کار، صاحبان صنایع احمدآباد از دستمزد کارگران حتی در قسمت پارچه بافی کم کردند. بدینقرار تقلیل ساعات کار بشکل فعلی برای کارگران بجای افزایش نسبی رفاه ایشان بمعنی تقلیل دستمزد و در نتیجه پائین تر رفتن سطح زندگی حقیر و فقیرانه ایشان بوده است.

اتخاذ روشهای جدید در صنایع هرچند بر سرعت کار و افزایش تولید کمک میکند اما در وضع کنونی فشار بیشتری بردوش کارگران وارد میسازد و موجب خستگی بیشتر ایشان میگردد بدون آنکه بردستمزد ایشان هم بهمین تناسب افزوده شود. نظرهای کلی که در میان صاحبان صنایع کشور ما وجود دارد نظریات کهنه و قدیمی اوایل قرن نوزدهم

است آنها هر وقت که فرصت مناسبی بدسنتشان می افتد منافع هنگفتی بجیب خود میزنند درحالیکه در این مواقع زندگی کارگران بهمان وضع سابق باقی میماند اما در موقعیکه کمی از درآمد های هنگفتشان کم میشود شکایت آغاز میکنند که بدون تقلیل در دستمزد های کارگران نخواهند توانست بصنایع خود ادامه دهند. صاحبان صنایع هند نه فقط از کمک و همراهی دولت استفاده می برند بلکه حتی سیاستمداران طبقات متوسط ماهر از ایشان هواداری میکنند. تازه باید در نظر گرفت که وضع کارگران صنایع پنبه در احمدآباد با تمام مسکنت و مصیبتشان بطور نسبی از کارگران همکارایشان در بمبئی و جاهای دیگر بهتر است. همچنین وضع کارگران صنایع پنبه در پیهمرفته از وضع کارگران صنایع کنف بنگال و کارگران معادن بهتر میباشد. زندگی کارگران صنایع کوچک و غیر متشکل از وضع زندگی کارگران صنایع بزرگ هم بست تر و دشوارتر است.

مقایسه کاخهای عظیم میلیونر هائی که صاحبان صنایع کنف و پنبه میباشند و مظاهر زندگی پر شکوه و تجمل ایشان با کلبه های نکبت باری که کارگران نیمه جان در آنها زندگی میکنند باید تأثیر شدیدی در همه کس بوجود آورد. اما این تضاد عجیب و فوق العاده در نظر ما عادیست و اغلب از کنار آنها میگذریم بدون آنکه هیچگونه تأثیر و عکس العملی در ما بوجود آید.

هر چند وضع کارگر صنعتی هند از نظر درآمد بسیار بد و ناگوار میباشد اما باز هم از وضع دهقان هندی خیلی بهتر است. دهقان فقط يك مزیت برای خود دارد و آن اینست که در هوای آزاد زندگی میکند و لااقل از کوچه های کثیف محلات فقیرانه دور است اما دهقان تیره روز هندی چنان به اعماق فقر فرورفته است که حتی هوای آزاد دهکده هم بقول گاندی جی در نظرش همچون عفونت کود حیوانی میباشد. در دهقان هندی احساس همکاری با دیگران و میل کوشش برای نیکی و رفاه اجتماعی وجود ندارد. البته عیبجویی کردن از او باین جهات خیلی آسانست اما آیا مخلوق بیچاره وقتی که زندگی برایش فقط بصورت يك رنج جانفرسا و يك مبارزه دائمی برضد آنچه از همه سو بر سر او فرود می آید جلوه میکند چه میتواند کرد؟ در واقع خود این امر صورت يك معجزه حیرت آور را دارد که او در چنین شرایطی چگونه زنده میماند؟!

بقراریکه تحقیق شده است درآمد متوسط يك دهقان عادی در پنجاب در سال ۱۹۲۸-۲۹ برای هر فرد در حدود نه آنه^۱ بوده است. این درآمد در سال ۱۹۳۰-۳۱ به

۱ - هر ۵ روپیه ۱۶ آنه است و هر آنه امروز به پول ایران در حدود يك ریال ارزش دارد - م

نه پایی^۱ برای هر فرد تنزل یافته است؛ و تازه دهقان پنجاب و ضممش از دهقان ولایات متحده و بیهار و بنگال خیلی بهتر و مرفه‌تر است. رویهم‌رفته در نواحی غربی ولایات متحده (مانند گوداخیور و غیره) در دوره فراوانی و رفاه پیش از تنزل قیمت‌ها مزدیک دهقان در هر روز دو آنه بود. در چنین وضعی صحبت از بالا بردن سطح زندگی حقیر دهقان بوسیله اقدامات نیکوکارانه و خیریه یا تغییر دادن و اصلاح زندگی روستا بوسیله معمولی در واقع در حکم مسخره کردن دهقان و زندگی فقیرانه او خواهد بود.

آیا چگونه میتوان از این مهلکه سیاه بیرون آمد؟ هر چند که بالا آوردن زندگی توده‌های مردم در موقعیکه تا این اعماق سقوط کرده اند کاری بسیار دشوار است اما بدون تردید برای این منظور وسایل گوناگونی وجود دارد. مشکل واقعی این کار وجود صاحبان منافع خاصی است که از این وضع سود میبرند و با هر گونه تغییر وضعی مخالف هستند. همچنین تا وقتی که تسلط امپریالیسم و استعمار وجود دارد ظاهراً هیچگونه تغییری نمیتواند تحقق پذیرد.

آیا هند در سالهای آینده به چه جهتی متوجه خواهد شد؟ چنین بنظر میرسد که کمونیسم و فاشیسم دو تمایل اصلی و عمدهٔ زمان ما هستند و تمایلات میانه این دو گروه‌های متزلزلی که در فاصلهٔ هواداران این دو نظریه قرار دارند بتدریج از میان میروند. «سر ملکولم هایللی» پیش بینی کرده است که هند راه ناسیونال سوسیالیسم را که نوعی از فاشیسم میباشد اتخاذ خواهد کرد. شاید نا آنجا که مربوط به آینده نزدیک است حق با او باشد. هم اکنون تمایلات فاشیستی در میان مردان و زنان جوان هند بشکل نمایانی بچشم میخورد. این تمایل در بنگال خیلی بیشتر است و تا اندازه‌ئی در سایر ایالات هم محسوس است و حتی کم کم در کنگره هم منعکس میگردد. از آنجا که فاشیسم با اقراطی-ترین اشکال خشونت همراهست طبقهٔ مسن کنگره که هوادار عدم خشونت هستند از آن وحشت دارند. اما آنچه با اصطلاح زمینهٔ فکری و فلسفی فاشیسم نامیده میشود یعنی یک دولت متقدرو دیکتاتوری مرکزی که در آن مالکیت خصوصی محفوظ بماند و منافع طبقهٔ حاکمه و صاحبان منافع موجود هر چند تحت کنترل قرار گیرد تقلیل یابد ولی هرگز از میان نرود- برای این دسته از سران کنگره جذبهٔ خاصی دارد. آنها تصور میکنند که این راه یک شاهراه طلائی است که هم گذشته را محفوظ نگاه خواهد داشت و هم زندگی جدیدی بوجود خواهد آورد. اما این موضوع که آیا میتوان چنین نانی پخت که قابل خوردن هم باشد خود موضوع دیگری است.

۱ - هر «پایی» یک دوازدهم آنه میباشد و نه پائی سه چهارم آنه یعنی در حدود ۷۵ دینار پول

مهمترین کسانی که مجذوب فاشیسم میشوند طبعاً جوانان عضو طبقات متوسط هستند. در وضع حاضر قسمتی از طبقه متوسط هستند که طبقه انقلابی هند بشمار میروند. کارگران و دهقانان هند که ذخایر انقلاب میباشند هنوز به اندازه طبقه متوسط انقلابی نیستند. البته بدون تردید کارگران بالقوه خیلی انقلابی تر هستند و از تمام طبقات انقلابی تر میباشند. طبقه متوسط هند که طبقه انقلابی کنونی میباشد با احساسات ناسیونالیستی خود زمینه مساعدی برای انتشار و توسعه افکار فاشیستی تشکیل میدهد اما تا وقتی که تسلط حکومت خارجی بر هند وجود و ادامه دارد فاشیسم با مفهوم اروپائی خود نمیتواند در اینجا توسعه و رواج یابد. فاشیسم هند ناچار باید در راه تحصیل استقلال هند قیام کند و بدین قرار نمیتواند با امپریالیسم بریتانیا متفق و متحد شود و ناچار است بسوی توده‌ها متمایل شود و در میان توده‌های مردم برای خود هوادار جستجو کند. اگر کنترل بریتانیا در هند از میان میرفت بعلمت هواداری و مساعدتی که قشرهای بالائی طبقات متوسط و صاحبان منافع مستقر و موجود نسبت با افکار فاشیستی دارند محتملاً فاشیسم در هند رشد سریعی پیدا میکرد اما کنترل بریتانیا باین زودی از میان نخواهد رفت و مسلماً در این فرصت با وجود محدودیتهای و تفضیقات شدیدی که از طرف حکومت بریتانیا بوجود آمده است افکار سوسیالیستی و کمونیستی رواج فراوانی بدست خواهد آورد و افکار فاشیستی را عقب خواهد راند. اکنون حزب کمونیست در هند غیر قانونی میباشد اما افکار کمونیستی از راههای غیر مستقیم و حتی بوسیله هواداران سوسیالیسم و سمپاتیزانهای کمونیسم و اتحادیه‌های کارگری که برنامه‌های مترقی دارند انتشار می‌یابد.

هر چند که در میان فاشیسم و کمونیسم، هواداری و تمایل قلبی من کاملاً بسوی کمونیسم می‌رود اما صفحات همین کتاب نشان میدهد که من از اینکه بتوانم این نفر کمونیست باشم خیالی بدورم. راه و روش من شاید هنوز بروشهای قرن نوزدهم نزدیکتر باشد. شاید احساسات بشر دوستانه و سنن آزادیخواهانه لیبرالی باندازه‌ی در من اثر گذاشته است که نمیتوانم خود را کاملاً از زیر نفوذ آنها بیرون بیاورم. این زمینه و سابقه افکار بورژوائی همه جا همراه من هست و طبعاً بسیاری از کمونیست‌ها را نسبت به من خشمگین میسازد. من اعتقاد به اصول خشک و جامد (دگماتیسم) را دوست ندارم. از اینکه نوشته‌ها و آثار «کارل مارکس» یا هر کتاب کمونیستی دیگر همچون وحی منزل تلقی گردد که نتوان در آن هیچ چیز را تغییر داد خوشم نمی‌آید. من با دسته بندی‌ها و تحقیقات بدعت آمیزی که ظاهراً از خصوصیات کمونیسم جدید شده است موافق نیستم. همچنین بسیاری از آنچه را در روسیه رویداده است و مخصوصاً خشونت‌های فوق‌العاده‌ی را که در دورانهای عادی صورت گرفته

or not? Hardly a reference to what we are driving at, hardly a thought of real issues.

Never in the long range of history has the world been in such a state of flux as it is today. Never has there been so much anxious questioning, so much doubt and bewilderment, so much examining of old institutions, existing ills and suggested remedies. There is a continuous process of change and revolution going on all over the world, and everywhere anxious statesmen are almost at their wits' end and grope about in the dark. It is obvious that we are a part of this great world problem and must be affected by world events. And yet, judging from the attention paid to these events in India, one would not think so. Major events are recorded in the news + columns of papers but little attempt is made to see behind and beneath them, to understand the forces that are shaking and re-forming the world before our eyes, to comprehend the essential nature of social, economic, and political reality. History, whether past or present, becomes just a magic show with little rhymes or reason, and with no lesson for us which might

است دوست نمیدارم با اینهمه بازهم هر روز بیشتر به فلسفه کمونیستی متمایل میشوم. ممکن است که «مارکس» در بعضی از اظهارات خود یاد رقسمتی از تئوریها و نظریات خود اشتباهاتی داشته باشد، البته من صلاحیت ندارم که در این موارد قضاوت کنم، اما بنظر من اویک بصیرت و روشن بینی فوق العاده درباره اجتماع داشته است و این روشن بینی و بصیرت هم ظاهراً نتیجه روشهای علمی است که در کار و مطالعات خود بکار بسته است. انطباق این روش علمی چه در مورد گذشته‌های تاریخی و چه در مورد مسائل و حوادث جاری بما کمک میدهد که خیلی بیشتر و بهتر از هر راه دیگر مسائل را بفهمیم و بهمین جهت است که بهترین و روشن‌ترین تجزیه و تحلیل‌ها درباره تغییراتی که در دنیای امروز روی میدهد بوسیله نویسندگان مارکسیست صورت میگیرد.

البته آسانست که بگوئیم «مارکس» به بعضی تمایلات بعدی مانند رشد و قیام عناصر انقلابی در میان طبقات متوسط که امروز اهمیت مخصوصی کسب کرده‌اند کمتر توجه کرده یا در این موارد دچار اشتباهاتی شده است. اما بنظر من مهمترین ارزش مارکسیسم در آنست که در آن جمود و دگماتیسم وجود ندارد.

مارکسیسم یک نظریه خاص و یک روش مطالعه و طریقه عمل مخصوص بخود دارد که بسیار زنده است. این نظریه بما کمک میکند که در زمان خودمان عناصر جامعه را بخوبی بشناسیم و راه اقدام و خروج از بن‌بست مشکلات را هم بدرستی پیدا کنیم.

در مارکسیسم حتی روش اقدام و طریقه عمل هم بصورت یک راه تغییر ناپذیر تعیین نشده است بلکه همواره توصیه میشود که اقدامات باید با موقعیت‌های خاص زمان و مکان متناسب باشد. در هر حال نظر «لنین» چنین بود و اوصحت این نظر خود را از راه سازش دادن اقداماتش با مقتضیات متغیر زمان بشکل درخشانی به ثبوت رساند. «لنین» بما میگوید: «اگر بخواهیم درباره سوال مربوط به وسایل قطعی مبارزه، بدون آزمایش جزئیات مربوط به موقعیت خاص زمان و مکان و مرحله مخصوص تحول و تکامل مبارزه بوسیله یک «بلی» یا یک «نه» پاسخ بگوئیم بکلی از مارکسیسم دور خواهیم افتاد» و همچنین میگوید: «هر گز هیچ چیز بصورت قطعی و نهائی نمیباشد و ما باید برای اقدامات خود از موقعیت‌ها درس بیاموزیم».

بعلت همین نظریه وسیع و قابل فهم است که یک کمونیست واقعی و فهمیده به حیات اجتماعی با نظر خاصی مینگرد. برای او سیاست یک رشته اقدامات خود خواهانه یا یک پیشروی کور کورانه در میان تاریکی و ابهام نمیباشد. ایدآلها و هدفهایی که او در راه وصول به آن کار میکند به مبارزه و به فداکاریهایی که دانسته و آگاهانه با آن مواجه

میگردد معنی و مفهوم خاصی می بخشد. احساس میکند که یکی از افراد و قسمتی از ارتش عظیمی است که به پیش می رود تا سر نوشت مقدر انسان را تحقق بخشد و احساس میکند که «قدم بقدم همراه تاریخ در حرکت است».

شاید بسیاری از کمونیست‌ها از احساس تمام این چیزها بدور باشند. شاید فقط شخصی مانند «لنین» میتواند زندگی را باین صورت و با مفهوم کاملش درک کند و باین جهت اقداماتش تا این اندازه مؤثر واقع میشد اما در هر صورت هر فرد کمونیست که فلسفه نهضت و فعالیت خود را درک کرده باشد تا اندازه‌ای چنین احساسی را در خود دارد.

اغلب تحمل کردن بعضی از کمونیست‌ها و کنار آمدن با آنها خیلی دشوار است. آنها روشهای خاصی اتخاذ میکنند که دیگران را بخشم می آورد و ناراحت میسازد اما رویهمرفته آنها مردمانی بسیار مجرب و آزموده هستند و آنانکه خارج از اتحاد شوروی هستند باید با مشکلات عظیمی مبارزه کنند. من همواره شهادت فوق العاده و قدرت فداکاری ایشان را تحسین کرده‌ام. آنها هم مانند میلیون‌ها نفر مردم تیره روز دیگری که بجهت مختلف، زندگی مصیبت‌باری دارند بسیار رنج میبرند اما آنها این رنج خود را کور کورانه تحمل نمیکنند و آنرا نتیجه تقدیر بیرحم و علاج ناپذیر نمی‌شمارند. آنها بصورت انسانی‌های فهمیده‌ئی رنج میکشند که بخوبی میدانند چرا و در راه چه منظوری رنج خود را تحمل میکنند. يك چنین رنجی يك عظمت و نجات دردناك همراه خود دارد.

پیروزی یا شکست احتمالی آزمایشهای اجتماعی روسیه بطور مستقیم به اعتبار و ارزش نظریات مارکسیستی آسیب نمیرساند. طبیعاً میتوان تصور کرد که هر چند هم بعید بنظر میرسد - مجموعه‌ئی از عوامل و مقتضیات نامساعد، یا ترکیبی از نیروهای مختلف، آزمایشهای شوروی را آشفته و نابود سازد. با وجود این باز هم ارزش تغییرات و تحولات عظیم اجتماعی که در آن کشور صورت گرفته است بجای خود باقی خواهد بود. با وجود آنکه من از روی غریزه خود نسبت به بسیاری چیزها که در کشور شوروی اتفاق افتاده است نفرت دارم احساس میکنم که شورویها بزرگترین امیدها را برای دنیا بوجود آورده‌اند. من درباره فعالیت‌های آنها اطلاع زیادی ندارم و در موقعیتی هم نیستم که بتوانم در مورد آنها قضاوت کنم. نگرانی بزرگ من از اینست که میترسم خشونت زیاد و تضییقات فراوان زمینه خطرناکی ایجاد کند و عواقب ناگواری بیار آورد که غلبه کردن بر آنها بسیار دشوار باشد اما بزرگترین عامل مساعدی که برای زمامداران مقدرات روسیه کنونی وجود دارد اینست که آنها هرگز ترسی ندارند که از اشتباهات خود درس عبرت

بیاوزند. آنها میتوانند از راه خطا برگردند و راه نوین و صحیحی در پیش گیرند و در هر حال آنها همواره ایدآل و هدف خود را در برابر خویش دارند. فعالیت آنها در کشورهای دیگر در راه «انترناسیونال کمونیست» بیهوده و بیفایده بوده است اما ظاهراً آن قبیل فعالیتها اکنون تقلیل یافته است.

در وضع کنونی هند چنین بنظر میرسد که کمونیسم و سوسیالیسم فعلاً سرو صدائیست که از هند خیلی دور است مگر اینکه فشار حوادث خارجی نفوذ و پیشرفت آنها در اینجا تسریع کند. مافلاً در اینجا با کمونیسم سروکار نداریم بلکه با چیزی که «یک سیلاب» از آن زیادتر دارد یعنی با تمایلات شدیدت فرقه‌های مذهبی مواجه هستیم. و هند که با این افکار مشغول و سرگرم است در یک دوران تیرگی بسر میبرد. مردان فعال نیروهای خود را بخاطر موضوعات ناچیز و در تحریکات و دسته بندیها و فعالیت‌های بی‌ثمر تباه میسازند و میکوشند با هر وسیله که میتوانند از یکدیگر پیش بیفتند. عده کمی از ایشان هستند که برای بوجود آوردن یک دنیای بهتر و یک زندگی فراخ تر علاقه‌ئی داشته باشند. شاید هم این وضع یک مرحله موقتی از زندگی ماست که بزودی خواهد گذشت و پایان خواهد یافت.

لااقل کنگره خود را از این وضع تیره فرقه‌های مذهبی جدا و دورنگاه میدارند اما نظریات کنگره هم جنبه خرده بورژوائی دارد و چاره‌ئی که برای حل اختلافات فرقی جستجو میکند نیز مثل سایر مسائل همان خاصیت خرده بورژوائی را در بردارد و این راهها هم نمیتواند به پیروزی و موفقیت منتهی شود.

کنگره اکنون مظهر قشرهای پائینی طبقه متوسط است و به همین جهت امروز پرسر و صدا ترین و انقلابی ترین سازمانهای موجود میباشد. اما در واقع آنقدر که ظاهراً بنظر میرسد زنده و متحرک نیست. کنگره از دو طرف تحت تأثیر دو نیروی مختلف قرار دارد که یکی فعلاً موضع گرفته و موقعیت استواری دارد و دیگری هنوز ضعیف است ولی سرعت رشد و افزایش می‌یابد. کنگره اکنون یک دوران بحرانی از حیات خود را میگذراند و به آسانی نمیتوان گفت که در آینده چه اتفاقی برایش روی خواهد داد و چه صورتی پیدا خواهد کرد. مسلماً تا وقتی که کنگره مأموریت تاریخی خود را بانجام نرساند و با استقلال ملی نایل نگردد نخواهد توانست بر نیروهائی که اکنون در آن مسلط هستند و موقعیت استواری دارند غلبه کند. اما تا وقتی که این پیروزی حاصل گردد نیروهای دیگری که

۱. تمایلات شدید فرقی بزبان انگلیسی «کمونالیسم» نامیده میشود که در لفظ نسبت به «کمونیسم»

یک سیلاب «ال» اضافه دارد. در اینجا نویسنده با کلمات «کمونیسم» و «کمونالیسم» ماهرانه بازی کرده است. م.

فعلاً ضعیف هستند در درون کنگره رشد خواهند یافت و در خط مشی آینده آن اثر خواهند گذاشت یا تدریجاً تغییر وضع کلی در آن بوجود خواهند آورد. چنین بنظر میرسد که در هر حال تا وقتی که استقلال ملی تأمین شود و بدست آید کنگره در هند نقش ممتاز و مؤثری خواهد داشت.

گمان میکنم با وجود بعضی اقدامات بیفایده و خشونت های اتفاقی که گاه بگاه در گوشه و کنار کشور روی میدهد، همه کس در هند این موضوع را قبول داشته باشد که در کشور ما در وضع کنونی هیچگونه فعالیت خشونت آمیز نمیتواند مطرح باشد و چنین اقدامات کاری بیپوده خواهد بود که موجب اتلاف نیروها و بی ثمر ماندن تلاشها خواهد شد. این راه نمیتواند ما را به هیچ مقصدی برساند جز اینکه یکرشته خشونت های گوناگون و یأس انگیز بوجود خواهد آورد که به نوبه خود عکس العملهای شدیدی ایجاد خواهد کرد که باشکال میتوان از میان آنها سالم بیرون رفت.

اغلب گفته میشود که ما باید در میان خود وحدتی بوجود آوریم و در وضع کنونی يك «جبهه متحد» درست کنیم. «خانم ساروجینی نایدو» با کمال فصاحت کلام و قدرت زبان شاعرانه خود چنین پیشنهادی را مطرح میسازد و از آن دفاع میکند. او يك شاعره است و حق دارد که در باره زیبایی و ارزش هماهنگی و توافق تأکید داشته باشد. نمایانست که يك «جبهه متحد» همیشه چیزی جالب توجه و مورد علاقه است اما در هر حال صورت يك «جبهه» را خواهد داشت. تجزیه و تحلیل دقیق این جمله بمانشان میدهد که هدف يك چنین جبهه آن خواهد بود که میان افرادی که در طبقات بالا قرار دارند يك پیمان توافق و سازش بوجود آید. مفهوم يك چنین سازش و توافقی ضرورتاً این خواهد بود که هدف جبهه را محتاط ترین و اعتدالی ترین عناصر تعیین کنند و راه حرکت را معلوم نمایند. از آنجا که بخوبی میدانیم بعضی از آنها از هیچ نوع نهضت و حرکتی خوششان نمی آید، نتیجه چنین توافقی این خواهد شد که يك جبهه متحد اما ساکن و متوقف بوجود آید. بدین ترتیب در واقع بجای يك جبهه متحد برای مبارزه و پیشرفت يك صف وسیع و متحد در عقب جبهه وجود خواهد داشت.

طبعاً بی معنی است که بگوئیم ما با دیگران همکاری نمیکنیم یا برای هیچ نوع سازشی آماده نیستیم. زندگی و سیاست خیلی دشوارتر و پیچیده تر از آنست که بتوانیم همواره در آن بطور مستقیم و باروشی انعطاف ناپذیر فکر کنیم. حتی «لنین» سازش ناپذیر گفته است که «پیشروی به جلو بدون سازش و بدون خارج شدن احتمالی از راه عادی

نشانه يك نوع كود كى فكرى است و تا كتيك هاى جدى و مناسبى براى يك طبقه انقلابى نمىباشد . »

سازشها و توافقها ناچار اجتناب ناپذير خواهد بود و ما نبايد از مواجهه با آن نگران باشيم . اما چه سازش را پذيريم و چه نپذيريم آنچه اهميت دارد اينست كه هميشه موضوعات مهم و درجه اول بايد مقدم شمرده شود و مسائل درجه دوم نبايد بتوانند بر آنها مقدم قرار گيرند . اگر ما نسبت به اصول و هدفهاى خود روشن باشيم سازشهاى موقتي زبان و ضرورى بيار نخواهد آورد . بلكه خطر و قتي بوجود مى آيد كه از ترس آزرده ساختن برادران ضعيف ترمان اصول مورد اعتقاد و هدفهايمان را از ياد ببريم و زير پا بگذريم . گمراه شدن خيلى بدتر از آزرده ساختن ديگران است .

آنچه در باره حوادث جارى مينويسم صورتى مبهم دارد و تا اندازه مى يك بحث علمى و آكادميك ميباشد و سعى ميكند در اين ميان نقش يك ناظر مستقل و بيطرف را داشته باشم . در صورتى كه معمولاً و قتي كه فعاليت و اقدام شروع ميشود ديگر همچون يك ناظر و تماشاگر خارجى نيستم ، بلكه بطور يكه اغلب بمن ميگويند عييم اينست كه باشدى ابلهانه و بدون آنكه محرك كافي وجود داشته باشد بكار ميپردازم . اما اکنون چه بايد كرد ؟ آنچه اقدامى را بايد به هموطنانم پيشنهاده كنم ؟ شايد غريزه احتياط كارانه و طبيعى كسى كه خود را به فعاليت هاى عمومى ميپردازد مانع از آن ميشود كه من با اظهار عجز و لانه مى در پاسخ اين سئوالات براى خود در درسها و گرفتاريهاى تازه فراهم سازم اما اگر بتوانم حقيقت را اعتراف كنم بايد بگويم اکنون كه در زندان نشسته ام در واقع هيچ چيز را بدرستى نميدانم و براى پيدا كردن پاسخى با اين سئوالات هيچ كوششى هم نميكند . در موقعى كه امكان هيچ عملى براى من وجود ندارد چه لازمست كه خود را ناراحت سازم ؟ طبعاً در برابر اوضاع موجود و آينده تا اندازه مى ناراحت هستم اما اين امر هم برايم اجتناب ناپذير است و اختياري نيست . لااقل تا وقتى كه در زندان هستم سعى ميكند از پرداختن بمسائل مربوط به اقدامات فوري و جريانات كئونى روز خوددارى كنم .

در زندان هر نوع فعاليتى بسيار بعيد بنظر ميرسد . انسان در زندان ناظر حوادث ميشود و نه مجرى و تابع اقدامات ؛ و همواره انتظار ميكشد كه اتفاق تازه مى روى دهد . من در باره مسائل سياسى و اجتماعى هند و جهان مطالبى مينويسم اما اينها در كنج اين زندانى كه از مدنيتها پيش خانه من شده است و در آن فقط با اين وسايل دل خود را خوش ميكند چه ارزش و اهميتى دارد ؟ شخص زندانى فقط يك علاقه دارد و آنهم به تاريخ آزاديش ميباشد .

در زندان « ننی » و اخیراً هم اینجا در زندان « آلمورا » بسیاری از زندانیان پیش من آمده‌اند و با اشتیاق و علاقه درباره « جو گلی » از من سؤال کرده‌اند. در روزهای اول نمی فهمیدم که منظور ایشان چیست بعد کشف کردم که منظور ایشان « جویلی »^۱ بوده است. آنها شایعاتی درباره « کینگ جورج سیلور جویلی » شنیده بودند اما از خود کلمه چیزی نمیدانستند. برای آنها این کلمه فقط از یک نظر ارزش داشت و یک مفهوم خاص پیدا میکرد. صحبت از این بود که باین مناسبت عده‌ئی از زندانیان بخشوده‌شوند یا در میزان محکومیت‌ها تخفیفی حاصل گردد و باین جهت تمام زندانیان مخصوصاً زندانیانی که محکومیت‌های طولی‌المدت داشتند، به فرارسیدن « جو گلی » علاقمند بودند. برای آنها « جو گلی » از تمام موضوعات اصلاحات قانون اساسی و تصمیمات پارلمان و سوسیالیسم و کمونیسم مهمتر است.

۱ - جویلی که بزبان فرانسوی « ژوبیله » گفته میشود جشن است که بمناسبت سالروز کسی و برای تجلیل از او برپا میگردد. در آن موقع هم مقدمات جشن هفتادمین سال جرج پنجم پادشاه انگلستان و امپراطور هند که در سال ۱۸۶۵ متولد شده بود و در سال ۱۹۳۵ هفتاد ساله میشد فراهم میگشت و مطالب متن مربوط به این موضوع است - م .

پایان کتاب

« مقرر گشته است که کار بکنیم ، اما ضمانت نشده است که بتوانیم کار خود را پایان رسانیم »
تلمود

اکنون پایان داستان رسیده‌ام. این توصیف خودخواهانه که از ماجراهای زندگی خود تهیه کرده‌ام بهمین صورت که هست ، امروز ۱۴ فوریه ۱۹۳۵ در زندان محلی بخش آلمورا پایان رسید . سه ماه پیش درچنین روزی چهل و پنجمین سال تولدم را در این زندان جشن گرفتم و تصور میکنم هنوز هم سالها زندگی در برابرم باشد . گاهی اوقات یکنوع احساس گذشت عمر و ضعف و ناتوانی مرا درخود میگیرد اما معمولا خود را پراز نیرو و حیات احساس میکنم . بدنی نیرومند و پرتوان دارم . فکر و ذهنم نیز قدرت تحمل ضربات و غلبه بر مشکلات را دارد. بدینقرار فکر میکنم که هنوز میتوانم سالها زنده بمانم مگر اینکه حادثه‌ئی ناگهانی رشته حیاتم را قطع کند. اما آینده در پیش است و پیش از نوشتن درباره آن باید در آن زندگی کرد .

شاید ماجراهائی که به آن پرداخته‌ام خیلی جذاب و جالب نبوده‌اند. سالهای دراز اقامت در زندان بزحمت میتواند ماجراهای جالب و متنوعی همراه داشته باشد . همچنین آنچه بر من گذشته است تنها برای من نبوده است زیرا من درین سالهای زندان و درنشیب و فرازهای آن با دهها هزار مردان و زنان هموطن خود شریک و همراه بوده‌ام . تمام تغییر حالات، تمام هیجانات، تمام تضییقات، تمام فعالیت‌های شدید یا انزواها و تنهاییهای اجباری، احساساتیست که میان همه ما مشترك بوده است . من یکی از افراد توده مردم بوده‌ام که همراه دیگران حرکت میکرده‌ام ، گاهی آنها را به جنبش می‌آورده‌ام و اغلب در تحت نفوذ و تأثیر ایشان قرار گرفته‌ام و در عین حال مانند هر شخص و هر فرد دیگر در میان ازدحام و اجتماع مردم برای خود یک زندگی خاص و جدا از دیگران هم داشته‌ام.

اغلب اتفاق می افتاده است که حوادث و موقعیت‌ها توجه و افکار ما را مجذوب خویش میساخته‌اند و تمام تصورات ما را بخود مشغول میداشته‌اند با اینهمه در بسیاری از آنچه ما کرده‌ایم همیشه یک چیز بسیار واقعی و بسیار حقیقی هم وجود داشته است و همین حقیقت بوده است که ما را از وجود حقیر و ناچیز خودمان بیرون میکشیده، ما را سرزنده و پر نیرو میساخته، و با اهمیتی می بخشیده است که در جای دیگری نمیتوانستیم آنرا بدست آورده باشیم. گاهی برای ما این توفیق پیش می‌آمد که میتوانستیم آن سرمستی از حیات و زندگی را که بر اثر تلاش و اقدام برای وصول به ایدآلها پیدا میشود در خود احساس کنیم. مادرك میگردیم که هر نوع زندگی دیگر که مستلزم صرف نظر کردن از این ایدآلها و هدف‌ها میبود و صورت انقیاد و تسلیم مطیعانه به نیروهای مسلط بر ما را پیدامیکرد برای ما ارزش نمیداشت و تباه شده و بی‌معنی حساب میشد و با عدم رضایت و اندوه درونی میگذشت.

در میان چیزهای فراوانی که این سالها برای من همراه آورده‌اند مخصوصاً يك ارمغان گرانبها وجود داشته است، زندگی در نظر من دائماً بیشتر و بیشتر صورت يك ماجرای جذاب و مشغول کننده را پیدامیکرده است که در آن چیزهای فراوان برای آموختن و کارهای فراوان برای انجام دادن وجود دارد. دائماً احساس میکرده‌ام که رشد بیشتری پیدامیکنم. این احساس هنوز هم در من باقیست و به فعالیت‌هایم و کتاب خواندن‌هایم طعم و رنگ خاصی می بخشد و بطور کلی زندگی را برایم پر ارزش میسازد.

در حالیکه این سرگذشت توصیفی را مینوشته‌ام سعی داشتم که روحیات و افکار خود را در زمانی که هر واقعه‌ای را نقل میکرده‌ام نشان بدهم و تا آنجا که میتوانم احساسات همان زمان خود را منعکس سازم. اما بسیار دشوار است که روحیات سابق احیا گردند و آسان نیست که تأثیر حوادث بعدی فراموش شوند. بدینقرار در هنگام نقل حوادث آغاز زندگیم افکار بعدی من هم طبعاً تأثیری بوجود آورده‌اند و رنگی به آن بخشیده‌اند. اما هدف من پیش از هر چیز این بوده است که بغاطر مطالعه و سنجش شخصی خودم خط حرکت و رشد فکری خود را از نو ترسیم سازم. شاید آنچه من نوشته‌ام در واقع نقل آنچه بوده‌ام نباشد بلکه توصیفی از آنچه میخواسته‌ام باشم یا آنچه بگمان و تصور خود بوده‌ام میباشد.

چندماه پیش «سر. ج. پ، راماسوامی ایار» در يك محفل عمومی اظهار داشت که من هرگز مظهر احساسات وسیع عمومی نبوده‌ام بلکه بغاطر فداکاریها و ایدآلیسم و بغاطر

شدت اعتقادات خود که او آنرا «هیپنوتیزه ساختن خود»^۱ توصیف کرد یکی از خطرناک ترین افراد بشمار میروم. اما کسی که گرفتار بیماری هیپنوتیزه ساختن خود باشد بزحمت میتواند خود را مورد قضاوت قرار دهد و در هر حال من نمیتوانم درباره خودم با آقای «س. پ. ایبار» همعقیده باشم. ما از سالها پیش یکدیگر را ندیده ایم. اما سالهای پیش، زمانی بود که ما هر دو باهم در «جامعه خود مختاری هند» دیر بودیم. از آن زمان بعد حوادث فراوانی روی داده است. آقای س. پ. از راههای پریپیچ و خم روز بروز بالاتر رفته و ترقی کرده و به مقامات بسیار عالی و شامخ رسیده است و من همچنان بصورت يك موجود عادی و زمینی بر روی زمین باقی مانده ام. اکنون در میان ما جز ملیت مشترکمان هیچ چیز مشترکی وجود ندارد. او حالا و مخصوصاً در طی چند سال اخیر یکی از پر حرارت ترین مدافعین و هواداران تسلط بریتانیا بر هند و یکی از ستایشگران دیکتاتوری در هند و در جاهای دیگر بوده است و خود او یکی از اعضای ممتاز و موجب افتخار دستگاه حکومت مطلقه و استبدادی دولت هند میباشد. ما درباره بسیاری چیزها با هم اختلاف نظر داریم اما تصور میکنم که با اینهمه درباره يك موضوع کوچک با هم موافقت داشته باشیم و آن اینست که وقتی او میگوید که من مظهر احساسات عمومی نیستم کاملاً حق دارد. من نیز شخصاً هرگز چنین تصویری درباره خود نداشته ام و ندارم.

اغلب از خود میپرسم که آیا اصولاً من نماینده کسی هستم یا نه و احساس میکنم که هر چند بسیاری اشخاص با مهربانی و دوستی فراوان نسبت بمن رفتار میکنند در واقع شبیه و نماینده هیچ کس نیستم. من بصورت مخلوط عجیبی از شرق و غرب در آمده ام که در همه جا غریب و بیگانه ام و هیچ جا را خانه خود نمی بینم. شاید افکار من و طرز زندگی من صورتی دارد که بیشتر غربی است تا شرقی، در عین حال هند از جهات بیشمار به من هم مانند تمام فرزندان خود چسبیده است و در پشت سر من دردرون روحم و بدون آنکه خودم متوجه باشم خاطرات نژادی و قومی يك صد نسل از برهمنان، با هر قدر نسل که از ایشان وجود داشته است، قرار دارد. هم آن میراث گذشته و هم آنچه خودم تحصیل کرده ام و دریافته ام در من نفوذ و اثر دارند و هرگز نمیتوانم خود را از زیر نفوذ هیچ يك از آنها بیرون آورم. این هر دو نفوذ، قسمتی از وجود من هستند و هر چند که هم برای زندگی در شرق و هم در غرب به من کمک میدهند يك نوع احساس تنهایی روحی در من بوجود می آورند که نه فقط در فعالیت های عمومی بلکه در تمام زندگی برایم محسوس است. من در دنیای غرب يك خارجی و بیگانه هستم که نمیتوانم جزو آن باشم اما گاهی احساس میکنم که در وطن خود نیز همچون يك تبعیدی اجنبی میباشم.

۱ - یعنی شخص مطالب و افکاری را آنقدر بخود تلقین کند که همچون يك خواب رفته مصنوعی باشد.

معمولاً کوهها ناوقتی دوره‌ستند بالا رفتن بر آنها و صعود بر قله‌هاشان بنظر آسان می‌نماید و قتل شامخ آنها انسان را بسوی خویش میخوانند اما وقتی که شخص به آنها نزدیک میشود مشکلات ظاهر میگردد و هرچه بیشتر بر آن بالا رود حرکت دشوارتر و خسته‌کننده‌تر میشود و قله‌ها بیشتر بدرون ابرها میگرینند و از نظر مخفی میگردند. اما بالا رفتن هم بخودی خود با ارزش است و لذت و رضایت خاطر را همراه دارد. راه زندگی هم چنین است. شاید در زندگی هم خود مبارزه است که به آن ارزش می‌بخشد و نه نتایج نهائی آن.

اغلب بسیار دشوار است که بدانیم راه صحیح کدامست اما گاهی تشخیص اینکه چه راهی درست نیست آسانتر است و اجتناب کردن از راههای نادرست نیز برای خود ارزشی دارد. شاید من هم با وجود منتهای فروتنی خود بتوانم آخرین کلمات سقراط بزرگ را درباره خود تکرار کنم که گفت: «من نمیدانم که مرگ چیست - شاید هم چیز خوبی باشد - و من از آن باکی ندارم. اما میدانم که در هر حال انکار گذشته چیز بسیار بدیست و من طبعاً آنچه را که ممکن است خوب باشد بر آنچه مسلماً بد است ترجیح میدهم.»

سالها از عمر خود را در زندان گذرانده‌ام؛ در حالیکه تنها در زندان‌ها نشسته و سرگرم افکار خود بوده‌ام چقدر فصول مختلف را دیده‌ام که هر يك در دنبال دیگری به آغوش فراموشی رفته‌اند؛ چه ماهها که تماشاگر افزایش و کاهش ماه آسمانی و حرکت پرشکوه و تغییر ناپذیر ستارگان در مسیر همیشگی‌شان بوده‌ام؛ چقدر از روزهای جوانیم که در اینجا مدفون شده‌اند و گاهی می‌بینم که ارواح این روزهای مرده برمیخیزند، از گورهای خود بیرون می‌آیند و خاطرات حساس و زنده‌ئی را با خود همراه می‌آورند و در گوش من بنجوا میگویند «آیا زندگی گذشته‌ات چه ارزشی داشته‌است؟» من درباره جواب این سؤال هیچ تردیدی ندارم. اگر بمن امکان داده شود که یکبار دیگر زندگی را از سر بگیرم و اطلاعات و تجربیات کنونی را هم داشته باشم، بدون تردید سعی خواهم کرد بسیاری چیزها را در زندگی شخصیم تغییر دهم، کوشش خواهم داشت در بسیاری موارد آنچه را قبلاً کرده‌ام اصلاح کنم، اما در تصمیمات بزرگی که درباره مسائل عمومی و اجتماعی گرفته‌ام هیچ چیز را تغییر نخواهم داد. البته من نمیتوانم هم در آنها تغییری بدهم زیرا خیلی نیرومندتر از خود من بوده‌اند و نیروئی که خارج از کنترل و اراده خودم بوده است مرا به اتخاذ چنان تصمیماتی کشانده‌است.

اکنون تقریباً درست یکسال از تاریخ محکومیت اخیرم میگذرد، از مدت دو سالی که محکوم بزندان هستم يك سالش گذشته‌است و هنوز یکسال تمام زندان برایم باقیست زیرا از آنجا که این بار بعنوان يك محکوم عادی زندانی هستم نمیتوانم از تخفیفها

استفاده کنم و باقی مدت زندانم بخشوده نخواهد شد. حتی یازده روزی را که در ماه اوت بیرون از زندان گذراندم^۱ بر مدت باقی مانده از محکومیتم افزوده‌اند. اما بالاخره این سال هم خواهد گذشت و من از زندان بیرون خواهم رفت - ولی آنوقت چه پیش خواهد آمد؟ پاسخ این سؤال را نمیدانم اما در هر حال احساس میکنم که فصلی از کتاب عمرم پایان رسیده است و فصل دیگری در آن آغاز خواهد شد. ولی هیچ نمیتوانم حدس بزنم که این فصل چگونه خواهد بود زیرا اوراق کتاب زندگی بسته است.

پس از پایان

بادن وایلر، شوارتز والد^۲

۱۲۵ اکتبر ۱۹۳۵

در ماه مه گذشته، همسر من، بهووالی راترک گفت تا معالجه‌اش را در اروپا دنبال کند. بعد از عزیمت او دیگر ملاقاتهای من در بهووالی و هر دو هفته یکبار خروج از زندان و عبور از جاده‌های کوهستانی نیز قطع شد دیگر این امکان پرارزش برایم از دست رفت و زندان آلمورا خیلی در نظرم خسته کننده‌تر و اندوهبارتر از پیش شد.

اخباری درباره زمین لرزه «کوئته»^۳ فرارسید و باین جهت تا مدتی همه چیز دیگر برایم فراموش شد. اما این فراموشی مدت زیادی طول نکشید زیرا دولت هند بما اجازه نمیدهد که وجود او و رفتار عجیب او را از یاد ببریم. بزودی مطلع شدیم که به «راجندرا پراساد» رئیس کنسره و مردی که درباره کمک به زلزله زدگان در هند تقریباً از همه کس مطلع تر است اجازه داده نشده است که به کوئته برود و به آسیب دیدگان کمک برساند. همچنین به گاندی جی و هیچ یک از شخصیت‌های معروف و سرشناس عمومی نیز اجازه داده نشد به کوئته بروند. وثیقه‌های سپرده از طرف بسیاری از روزنامه‌های هندی بعلت مقالاتی که درباره اوضاع ناگوار کوئته نوشتند ضبط شد.

۱ - فصل ۶۵ باین یازده روز اختصاص یافته است - م

۲ - بادن وایلر یک مرکز آبهای معدنی در ناحیه «شوارتز والد» (جنگل سیاه) در آلمان میباشد

که این یادداشت در آنجا نوشته شده است - م

۳ - مرکز بلوچستان انگلیس که جزو قلمرو حکومت انگلیسی هند بود - م

روحیه نظامی و طرز عمل پلیسی دولت در همه جا، در مجمع قانونگزاری، در ادارات غیر نظامی دولت و در بمباران های استان مرزی نمایانست. تقریباً خوب پیدا است که دولت بریتانیا به یک جنگ دائمی با قسمت عمده می از مردم هند مشغولست.

در سراسر هند پلیس قدرت را در دست خود دارد و طرز عمل پلیسی عادی شده است. اما یک دنیای پراز پلیس و ضربات و حملات پلیس ها شاید برای زندگی خیلی مناسب نباشد. اغلب گفته شده است که بکار بردن نامحدود قدرت نه فقط کسانی را که زیر تسلط قدرت قرار میگیرند مورد تحقیر قرار میدهد و دچار انحطاط میسازد بلکه خود بکار بردگان قدرت را نیز فاسد و منحط میکند. در هند امروز کمتر چیزی با اندازه انحطاط و سقوط روحی و فکری اعضای عالی رتبه دولت و مخصوصاً کارمندان سازمان خدمات اداری هند نمایانست و در شخص اثر میگذارد. هر چند که این انحطاط در مأمورین عالی مقام خیلی بیشتر بچشم میخورد اما تقریباً در میان تمام اعضای این دستگاه محسوس است. هر موقع که قرار باشد یکی از اعضای دولت برای مقام بالاتری در نظر گرفته شود بدون تردید کسی که روحیه خشونت آمیز جدید را بیشتر در خود داشته باشد انتخاب خواهد شد.

در روز ۴ سپتامبر، ناگهان مرا از زندان «آلمورا» آزاد ساختند زیرا خبر رسیده بود که بیماری همسرم شدیداً وخیم شده است. او در «بادن وایلر» در «شوارتز وایلند» در آلمان تحت معالجه بود. بمن گفتند که محکومیت من «معلق» گشته است و باین ترتیب پنج ماه و نیم پیش از موعد مقرر آزادیم مرا آزاد ساختند و من با کمال عجله و شتاب با هواپیما به اروپا آمدم.

اروپا مضطرب است و از جنگ و آشفتگی نگران و بیمناک میباشد. خطر بحران های اقتصادی همواره در افق آن بچشم میخورد. حبشه مورد هجوم قرار گرفته و مردم آن دستخوش بمبارانها هستند، روشهای مختلف امپریالیستی و استعماری با یکدیگر در رقابت و مبارزه هستند، و انگلستان که بزرگترین قدرت امپریالیستی میباشد نیز ظاهراً بدفاع از صلح و منشور جامعه ملل پرداخته است در حالیکه در هند مردمی را که اتباع خود او بشمار میروند با بمب و با تفضیقات بیرحمانه نابود میسازد. اما اینجا جنگل های سیاه قرین صلح و آرامش هستند و حتی «سواستیکا»^۱ نیز خیلی استوار بنظر نمیرسد. من بتماشای مه های تیره می که آهسته آهسته دره را میپوشاند و مرزهای دور دست فرانسه را در خود میگیرد مشغولم. این مه تیره منظره را برابر ما را مخفی میسازد و من حیرت زده نگران آنم که چه چیزهایی در پشت آن قرار دارد.

پنج سال بعد

پنج سال و نیم پیش، در حالیکه در اطاق خود در زندان آلمورا نشسته بودم آخرین سطور سرگذشت خود را نوشتم. هشت ماه بعد در «بادن وایلر» در آلمان چند سطری «پس از پایان» بر آن افزودم. کتاب اتوبیوگرافی من که در انگلستان انتشار یافت از طرف مردم مختلف در کشورهای مختلف مورد استقبال گرم قرار گرفت و من خوشوقت بودم که نوشته‌ام هند را در خارجه، به بسیاری از دوستان نزدیکتر کرد و تا اندازه‌ای مفهوم واقعی مبارزه ما را بخاطر آزادی در نظرایشان روشن ساخت.

اخیراً ناشر کتابم از من خواست که فصل جدیدی بر آن بیفزایم بطوریکه آنرا با حوادث کنونی مربوط سازد. این خواهش او بجا و منطقی بود و نمیتوانم آنرا نپذیرم. در عین حال میدانم که انجام آن هم آسان نیست زیرا ما در دوران عجیبی زندگی میکنیم که در آن جریان عادی زندگی بکلی دگرگون شده است. اما يك اشکال بزرگتر از آن هم در برابرم وجود دارد. من تمام بیوگرافی خود را در زندان و در حالیکه از حوادث خارجی بکلی جدا مانده بودم نوشتم. در آن موقع من هم مثل هر زندانی دیگر از زندگی ناگوار زندان رنج میبردم اما بتدریج توانستم درون بینی خود را پرورش دهم و يك آرامش فکری برای خود ایجاد کنم. اکنون چگونه میتوانم آن حال را در خود بوجود آورم و چگونه خواهم توانست داستان خود را دنبال کنم؟ وقتیکه دوباره نگاهی اجمالی بکتاب خود می‌افکنم چنین بنظر میرسد که انگار شخص دیگری داستانی را که مدت‌ها پیش روی داده است نوشته است. پنج سالی که از آن زمان تا کنون گذشته است دنیا را بکلی تغییر داده و اثرات خود را در من هم بجا گذاشته است. از نظر جسمی طبعاً من پیرتر شده‌ام اما مخصوصاً روح و فکر من است که در زیر ضربات پشت سر هم هیجانات و حادثات کوبیده و سخت شده یا شاید بختگی بیشتری پیدا کرده است.

مرگ همسر من در سوئیس بفصلی از زندگی من پایان بخشید و موجود عزیزی را که قسمتی از وجودم را تشکیل میداد از زندگی من جدا ساخت. برایم بسیار دشوار بود که تصور کنم او دیگر وجود ندارد. با سانی نمیتوانستم خود را با زندگی بدون او منطبق سازم.

پس از او خود را در کارهایم غرق ساختم تا در آن برای خود تسلی و آرامشی فراهم سازم. به این جهت بود که بحرکت و سفر در سراسر هند پرداختم. زندگی من حتی خیلی پیش از سالهای پیش بصورت يك ترکیب نوسانی در آمد که از یکسودر میان انبوه کثیر جماعات و فعالیت های وسیع و دامنه دار میگذشت و از سوی دیگر در آن کاملاً تنها بودم.

مرگ مادرم آخرین رشته ارتباط مرا با گذشته قطع کرد. دخترم برای ادامه تحصیلش در دانشگاه «اکسفورد» از من جدا شد و بعد هم در خارج برای معالجه اش در يك آسایشگاه بستری گردید. من پس از هر سفر خود تقریباً با کمال بی میلی ناچار به خانه خود باز میگشتم و در آن خانه خالی تنها و منزوی بسر میبردیم. حتی سعی داشتم که در آنجا از ملاقات با اشخاص هم اجتناب کنم. بعد از فعالیت در میان جماعات انبوه میخواستم در تنهایی خود آرامشی بدست آورم.

اما کار من و افکار من فرصت آرامشی برایم باقی نمیگذاشت و اغلب بار مسئولیتهائی که باید بدوش میکشیدم به پشتم سنگینی میکرد. نمیتوانستم با احزاب و گروههای مختلف همراه شوم. حتی نمیتوانستم خودم آنطور که دلم میخواهد کار بکنم و در عین حال مانع آن بودم که دیگران آنطور که دلشان میخواهد کار کنند. یکنوع احساس عجز و محرومیت در وجودم افزایش می یافت. در زندگی اجتماعی و عمومی صورت خاصی پیدا کرده بودم. هر چند همواره انبوه کثیری از مردم برای شنیدن حرفهایم جمع میشدند و بسا ذوق و شوق هیجان آمیزی مرا احاطه میکردند يك نوع قیافه منزوی و منفرد خاص خود داشتم.

تحول حوادث در اروپا و در شرق دور در من بیش از دیگران اثر میگذاشت. «مونیخ»^۱ برایم ضربت طاقت فرسایی بود و «اسپانیا»^۲ در نظرم صورت يك ماتم شخصی را داشت بهمان نسبت که این سالهای وحشت بار بدنبال هم فرا رسیدند احتمال يك فاجعه عظیم و قریب الوقوع جهانی بیشتر مرا نگران میساخت و اعتقادم درباره يك آینده روشن و خوشبخت برای جهان تیره تر میگشت.

اکنون این فاجعه فرا رسیده است. آتش فشانهای جنگ اروپا آتش و ویرانی را در همه جا پراکنده میسازند و من هم اینجا در هند، بر لب يك آتش فشان دیگر نشسته ام که نمیدانم چه وقت منفجر خواهد شد. برایم بسیار دشوار است که خود را از جریانات کنونی جدا

۱ - منظور کنفرانس سیاسی است که در سال ۱۹۳۸ در شهر مونیخ در آلمان تشکیل شد و در آن سران دولتهای انگلستان و فرانسه در برابر نظریات تجاوز کارانه هیتلر و موسولینی تسلیم شدند و بدنبال آن هیتلر به چکوسلواکی حمله برد - م.

۲ - اشاره به جنگهای داخلی اسپانیا و شکست جمهوریبخو اهان اسپانیا در مقابل نیروهای فاشیستی ژنرال